

# خطبه توحیدیه ابن سینا و ترجمه آن از حکیم عمر خیام

تصحیح و مقدمه  
نحقیقی حبیبی\*

## چکیده

ابن سینا (۳۷۰ — ۴۲۸) در این خطبه کوتاه، فشرده دیدگاه فلسفی خود را در باب ذات اقدس خدای متعال، امکان‌ناپذیری اطلاق مقولات بر او، صفات او، ارکان نظام هستی، ترتیب موجودات، حکمت خلقت، جایگاه انسان و فیض و هدایت الهی بیان کرده است. کلیدواژه: ابن سینا، رساله خطبه توحیدیه، تنزیه خداوند، ترتیب موجودات، حکمت خلقت، جایگاه انسان، حکیم عمر خیام، مسعودی مروزی.

Email: nhabibi@ut.ac.ir

\* عضو هیئت علمی دانشگاه تهران.

تاریخ دریافت: ۹۱/۳/۲۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۱/۴/۱۵

## مقدمه مصحح

## ۱- خطبه توحیدی ابن سینا

از ابن سینا خطبه‌ای در دست است که بنا به منابع موجود و از جمله فهرست مصنفات ابن سینا، اثر ارزشمند دکتر یحیی مهدوی، نسخه‌های متعددی از آن در جهان موجود است و در همان فهرست چند عنوان برای آن ذکر شده است از قبیل *الخطبة الغراء*، *الخطبة التوحیدیة* یا *الخطبة التسیحیة*. متن خطبه عربی و کوتاه است. این خطبه قطعاً از ابن سینا است و شواهد متعددی برای اثبات این ادعا وجود دارد:

۱- در فهرست‌ها و کتابشناسی‌ها آنرا از ابن سینا دانسته‌اند.

۲- در مجموعه‌های خطی که متن خطبه در آنها نقل شده است، آنرا از آثار ابن سینا شمرده‌اند.

۳- فخررازی در *المباحث المشرقیة* پس از اینکه جمله‌ای از آن نقل کرده است، آنرا از ابن سینا دانسته است.<sup>۱</sup>

۴- مسعودی مروزی زنده در ۵۸۲ نیز بر این خطبه شرحی مفصّل به عربی نوشته است و نسخه‌ای از آن به شماره ۴۸۵۵ ای‌اصوفی‌ا در کتابخانه سلیمانیه استانبول با تاریخ کتابت ۷۳۳ هجری در ۷۸ برگ موجود است و نسخه‌ای از روی آن به صورت لوح فشرده در مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران تهیه شده است. این مسعودی همان است که *شکوک بر اشارات* را نوشته است. این خود دلیل دیگری است بر صحت انتساب خطبه به ابن سینا.

۵- قطب‌الدین شیرازی عباراتی از آخر این خطبه را در اول خطبه افتتاحیه شرح *حکمة الإشراف* خود بدون ذکر نام اقتباس کرده است<sup>۲</sup> و معلوم می‌شود عبارات آن همچون امثال سائر و ادبیات رایج، بر سر زبان‌ها بوده است.

۱. *المباحث المشرقیة*، ج ۲، چاپ دار الكتاب العربی، ۵۲۸: «و منها الجبار و القهار، فقد فسرها فی خطبة له، فقال: «قهارٌ لعدم بالوجود و التحصیل؛ جبارٌ لما بالقوة، بالفعل و التکمیل».

۲. اول شرح *حکمة الإشراف*، چاپ سنگی و نیز چاپ حروفی جدید جناب آقای دکتر مهدی محقق و استاد عبدالله نورانی: «رَبَّنَا و رَبِّ مَبَادِينَا، إِيَّاكَ نُرْوِمُ و لَكَ نَعْلِي و نَعْمُ أَنْتَ الْمَبْدَأُ الْأَوَّلُ و عَلَيْكَ الْمَعُولُ».

دربارهٔ اینکه این نسخه تا کنون به صورت مستقل چاپ شده است یا نه، تحقیق کافی نکرده‌ام، امّا، در بررسی اجمالی، ظاهراً فقط یک بار مرحوم استاد عبدالله نورانی در مجله معارف شماره اول از دوره دوم (فروردین - تیر ۱۳۶۴) از انتشارات مرکز نشر دانشگاهی با استناد به یک نسخه (نسخه شماره ۱۴ مورد استناد این تصحیح) ضمن یک شرح فارسی از شارحی که نامش مشخص نیست، آن را چاپ کرده است؛ با این-حال، تحقیق بیشتری لازم است.

ابن‌سینا در این خطبه کوتاه، فشرده دیدگاه فلسفی خود را در باب ذات اقدس خدای متعال، امکان‌ناپذیری اطلاق مقولات بر او، صفات او، ارکان نظام هستی، ترتیب موجودات، حکمت خلقت، جایگاه انسان و فیض و هدایت الهی و ... بیان کرده است. و به انصاف باید گفت نیاز به شرح مفصل دارد.

## ۲- ترجمه خطبه

ترجمه و شرح مختصری نیز از این خطبه از حکیم عمر خیّام موجود است و در آغاز آن از قول خیّام نقل شده است که جمعی از برادران به سال ۴۷۲ هـ ق در اصفهان از او خواسته‌اند که خطبه‌ای را که ابن‌سینا انشاء کرده است، ترجمه کند و او پذیرفته و انجام داده است.

در منابعی که ترجمه را آورده‌اند، به صورت قطعی آن را از خیّام دانسته‌اند، با این حال برخی فهرست‌نویسان قولی مبنی بر اینکه ترجمه منسوب به خیّام است، نقل کرده‌اند، از جمله فهرست منزوی، انتشارات مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، ج ۱/۲ (فلسفه)، ص ۸۰۷، و فهرست دانشگاه ۱: ۱۳۴ و فهرست مهدوی، ۹۹.

خیّام به ترجمه اکتفا نکرده و گاهی نکاتی توضیحی در شرح آن گفته است و از سخن ابن‌سینا - که از او با عبارت «این بزرگ» تعبیر کرده - دفاع و رفع شبهه کرده است.

ترجمه فارسی متنی کهن و ارزشمند است. در این متن، کلمه «که» به صورت «کی» نوشته شده است، امّا، مصحح به شیوه این روزگار «که» ثبت کرده است. حرف الف در کلمه «است» عموماً به حرف قبل متصل و حرف «ا» در مواقع اتصال حذف شده

- تقطیع عبارات به فقرات مناسب.
  - اِعمال قواعد سجاوندی و نقطه‌گذاری.
  - اعراب‌گذاری در مواقع لازم.
  - در مواردی تطبیق متن عربی و فارسی.
- کوشش شد متن عربی و ترجمه آن به آسانی خواننده و درک شود؛ با این حال، تصوّر می‌کنم مواردی اندک مبهم مانده باشد که نیاز به نسخ دیگر است و فرصتی دیگر؛ که کلمات بزرگان، آن‌هم از پس غبار تیره زمان و تصرّفات این و آن، خالی از این مشکلات نیست. البتّه، از آنچه به این مصحّح بر می‌گردد عذر می‌خواهم.
- و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین

## متن خطبه توحيديه

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الملك القهار، الإله الجبار (١)، الذي لا تدركه الأبصار (٢)، ولا تُمثلُه الأفكار (٣).  
لا جوهر يقبل (٤) الأضدادَ فيتغير (٥)؛ ولا عرضٌ يسبق (٦) وجوده الجوهر.  
لا يُوصف (٧) بـ«كم» فيقدر ويُجزى؛ ولا بـ«كيف» فيشابه ويُضاهى (٨)؛ ولا  
بـ«مضاف» (٩) فيوازي في وجوده ويُحاذى؛ ولا بـ«أين» فيحاط به ويُحوى؛ ولا  
بـ«متى» فينتقل من مدة إلى أخرى؛ ولا بـ«وضع» فتختلف عليه الهيئات و  
تكتنفه (١٠) الحدود والنهايات؛ ولا بـ«جدة» (١١) فيشمَله شامل؛ ولا بـ«انفعال»  
فيغير وجوده فاعل؛ ولا بـ«فعل» إلا إبداعاً؛ فيرتفع (١٢) عن محل الزمان ارتفاعاً.  
الزمانُ عنه في الأفق الأقصى وناحية الجوهر الأدنى عند اشتمال الحركة على متقدم  
ومتأخر، ووجود الجسم (١٣) في تبدل و تغير.

والدهرُ وعاءُ زمانه ونسبةُ مبدعاته إلى اختلاف أحيانه.

والمكانُ يلي (١٤) الزمانَ وجوداً، وتحدّه (١٥) أوائلُ عِللِ الزمان (١٦) تحديداً.

واحدٌ لا ينقسم تقديراً ولا حدّاً.

واحدٌ لا يقارن نظيراً ولا ضدّاً.

واحدٌ كلمةٌ وعدّاً (١٧).

واحدٌ ذاتاً و نعتاً (١٨).

١. مج ١: الملك القهار، الفاعل المختار، اله الجبار؛ ٢. دا ٣، نو، تا: + وهو يدرك الأبصار؛ ٣. نو، تا:  
الأبكار؛ ٤. دا ٤، فن: فيقبل (نسخه بدل: يقبل)؛ ٥. فن: ويتغير؛ ٦. فن: فسبق / تا، نو، مج ٢: يسبق؛  
٧. مج ١: ولا يوصف؛ ٨. مج ١، مج ٢: لا يوصف بكيف ... ولا بكم؛ ٩. دا ٤: لا يضاف؛ ١٠. مج ٢:  
فيكتنفه النهايات وتختلف عليه الحدود والهيئات / دا ٣، نو، تا: ولا يكتنفه؛ ١١. تا: مجيد؛ ١٢. دا ٤: و  
يرتفع؛ ١٣. دا ٤: الاسم؛ ١٤. دا ٤، فن: بل؛ ١٥. مج ٢: فتحده؛ ١٦. فن: - أوائلُ عِللِ الزمان؛ ١٧. دا  
٥: عدة / فن، نو، مج ١، مج ٢: عدداً؛ ١٨. نسخه بدل تا: ومعنى / دا ٤: واحد ذاتاً و نعتاً وكلمة و  
عدداً / مل: واحد ذاتاً وكلمة و عدداً.

قهاراً للعدم بالوجود و التحصيل؛ جباراً لِمَا بالقوة (١) بالفعل (٢) و التكميل (٣).  
 ذو (٤) قوة غير متناهية شدة، و في المَقوى (٥) عليه (٦) عِدَّة و مُدَّة؛ و حِكْمَة (٧) هَيَّاتُ  
 لِكُلِّ شَيْءٍ أسباب (٨) فعَالِه (٩)، و رحمة تُهدى كل شَيْءٍ إلى خِصَائِصِ كَمَالِه.  
 ذاتٌ يَفِيضُ عنه وجودُ كلِّ موجود (١٠)، و يَتَرْتَّبُ عنه الموجودات (١١)  
 بترتيب (١٢) مُقدَّر محدود.

ليس (١٣) في طِبَاعِ الكثرة (١٤) أن يوجد عنه معاً (١٥)؛ و لا في قوة الجسم أن يظهر  
 عنه (١٦) مُبدعاً (١٧).

كلُّ مُبدع، واجبُ الوجودِ بوجوبِ وجودِه (١٨)، ممكن (١٩) في حدِّ نفسه و وجودِه.  
 و يَفِيضُ عنه (٢٠) وجودُ جواهرَ روحانية - لا زمانية و لا مكانية (٢١) - صوراً (٢٢)  
 عاريةً عن المَوادِّ، عَالِيَةً (٢٣) عن القوَّة و الاستعداد؛ تَجَلَّى لها فأشْرقت، و طالَعَهَا  
 فتَلَأَّتْ؛ و ألقى في هَوِيَّاتِهَا مِثَالَه فأظْهرَ عنها (٢٤) أفعالَه، فكان (٢٥) لِكُلِّ واحدٍ بما له  
 من الأوَّلِ وجودٌ مُلْكٌ، و بما يَخْتَصُّ به من ذاتِه (٢٦) وجودٌ فَلَكٌ؛ فأبدعَ بتوسطِ  
 ذين (٢٧) أجساماً زمانيةً (٢٨) يَشتمَلُ أكثرُها على أجرام (٢٩) نورانية، أشكالها أفضلُ  
 الأشكالِ و هو (٣٠) المستدير؛ و ألوانها أحسنُ الألوانِ و هو المستنير؛

١. تا: + بما؛ ٢. مج: ١: إلى الفعل؛ ٣. چنان که در مقدمه اشاره شد فخررازی، این فقره را در  
 المباحث المشرقية، ج ٢، چاپ دار الكتاب العربی، ص ٥٢٨، نقل کرده است؛ ٤. مل: ذی؛ ٥. مج: ٢:  
 وللمقوى / دا ٤: المقول؛ ٦. فن، نو، مج: ٢: علیها؛ ٧. مج: ١، مج: ٢: حکمته؛ ٨. مل: أسباباً؛ ٩. تا:  
 أسباباً بأفعاله / نسخه بدل تا، مج: ١: أسباب أفعاله / دا ٤: من أسباب فعاله؛ ١٠. فن، مج: ٢: عنه  
 كل وجود؛ ١١. دا ٤: الموجودات عنه؛ ١٢. مج: ٢: بترتب؛ ١٣. مج: ١: و ليس؛ ١٤. س: الطباع الكثرة  
 / دا ٢: الطباع للكثرة؛ ١٥. تا: أن يكون عنه معاً / س، دا ٢: أن توجد معاً / دا ٤: تكون معاً؛ ١٦. تا:  
 منه؛ ١٧. مل: + كل جمال بالحقیقة له و كل نقص و لو بالمجاز منفي عنه، لله الحسنه وحده؛ ١٨. نو:  
 جوده؛ ١٩. مل: ممكن الوجود؛ ٢٠. مل: فاض عنه / مج: ١: عن وجوده / دا ٤: و وجوده ممكن في  
 حدِّ نفسه و يظهر عنه؛ ٢١. فن، نو، تا: لا مكانية و لا زمانية؛ ٢٢. مج: ١: صوراً / تا، مج: ٥: صورها؛  
 ٢٣. دا ٤: العالیه؛ ٢٤. دا ٤: فأظْهرت؛ ٢٥. دا ١، تا، دا ٢: و كان؛ ٢٦. مج: ١، مج: ٥، مل: به من ذاته؛  
 ٢٧. نسخه بدل تا، سایر نسخه ها: بتوسطهن؛ ٢٨. مل: ربانية؛ ٢٩. دا ٤، فن، نو، مج: ٢: أجسام؛ ٣٠.  
 دا ٤: فهو.

و صَوْرُهَا أَفْضَلُ الصُّوْرِ لِبرَائِثِهَا عَنِ الأَضْدَادِ وَ الأَنْدَادِ(١)، وَ أَمْنِهَا مِنَ التَّغْيِيرِ وَ الفَسَادِ، بَيْنَ فَلَكَى مَعْدَلِ النَّهَارِ وَ البرُوجِ، وَ فَلَكَى(٢) الاسْتِواءِ وَ التَّعْوِيجِ(٣).  
 فلو كن(٤) نِيراتِ بلا أَفلاكِ لأزْهَقَ انبِثاثِ الأضواءِ على عَالَمِ الكونِ وَ الفناءِ؛ وَ لو كُنْ(٥) أَفلاكاً دُونَ النجومِ(٦) لَمَّا اختلفتِ الأوقاتُ الفاعلة(٧) لِإنْشاءِ الحيوانِ وَ النِباتِ(٨)؛ وَ لو لَمْ يَكُنْ أَفلاكِ المائِلِ عَنِ مَعْدَلِ النَّهارِ لاسْتَوَتْ الفصولُ وَ تشابهتِ أحوالُ النواحي(٩) وَ الأقطارِ.  
 سبحانَكَ! كُنْتَ ذَا(١٠) قُوَّةٍ غيرِ متناهية، وَ جُودٍ لا يُبْقَى(١١) فِي إعْطاءِ(١٢) الوجودِ مِنْ باقية.

وَ كانِ مُمتنعاً وَ جوداً ما لا يَتَناهى مَعاً؛ وَ لَمْ يَكُنْ يوجِدُ(١٣) إِلاّ مَفْرَقاً(١٤) لا مَجْتَمِعاً؛ فَأَبْدَعَتْ(١٥) الهَيُولَى الأُولَى ذَاتَ قُوَّةٍ غيرِ متناهية فِي الانفعالِ(١٦)، كما أَنَّكَ ذُو قُوَّةٍ غيرِ متناهية فِي الفِعالِ؛ وَ عَلِمْتَ أَنَّ الكونَ وَ الفِسادَ لا يَتِمُّ إِلاّ بِمِجامِعِ وَ مُبَدَّدِ، وَ ذِي انقيادِ لِلْمُكُونِ(١٧)، وَ اسْتِغْصَاءِ(١٨) عَلى المُفْسِدِ(١٩)؛ فَخَلَقْتَ الحِراةَ مُبَدَّدَةً بِذاتِها(٢٠)، وَ البرودةَ جَماعَةً(٢١) فِي صِفاتِها، وَ الرطوبةَ لِتَنقِادِها بِها الأَجْسامَ لِلتَّخْلِيقِ وَ التَّشْكِيلِ، وَ البَيوسَةَ لِيتِماسَكَ بِها ما أَفدَتْ(٢٢) مِنَ التَّقْوِيمِ وَ التَّعْديْلِ؛ وَ خَلَقْتَ(٢٣) مِنْها عِناصِرَ أُولَى،

١. دا ٤ - وَ الأَنْدَادِ؛ ٢. دا ٤: فَلَكَ ... فَلَكَ؛ ٣. فن، تا: التَّعْوِيجِ / نِسخه بِدَلِ تا: التَّعْوِيجِ؛ ٤. مِج ٢: كُنْ؛ ٥. مِج ١: كانِ؛ ٦. مِج ٢: النِيراتِ؛ ٧. مِج ٢: الكائِنَةُ؛ ٨. نو، تا: فلو كُنْ أَفلاكاً بِلا نِيرانِ وَ لو كانَتْ أَفلاكاً دُونَ النجومِ لَمَّا اختلفتِ الأوقاتُ الفاعلة لِنشوِ الحيوانِ وَ النِباتِ وَ لو كُنْ نِيراتِ بلا أَفلاكِ لأزْهَقَ انبِثاثِ الأضواءِ على الكونِ وَ الفِسادَ دالّاً إِلى الهِلاكِ / مِج ٢: وَ لو كانَ أَفلاكاً دُونَ النِيراتِ لَمَّا اختلفتِ الأوقاتُ الكائِنَةُ لِنشوِ الحيوانِ وَ النِباتِ وَ لو كُنْ نِيراتِ بلا أَفلاكِ لأزْهَقَ انبِثاثِ الأضواءِ فِي عَالَمِ الكونِ وَ الفِناءِ؛ ٩. نو، تا: الأحوالِ فِي النواحي؛ ١٠. مِج ٢، مل: أَنْتَ ذُو؛ ١١. مِج ٢: لَمْ يَبْقَ؛ ١٢. نو، تا: وَ جودِ لا يَبْقَى إعْطاءً؛ ١٣. مِج ٣: وَ لَنْ يوجِدَ / نِسخه بِدَلِ مِج ٣، مل: وَ أَنْ يوجِدَ؛ ١٤. س: مَعْتَرَفاً / مل: مَتَفَرِّقاً؛ ١٥. تا، مِج ٢: فَخَلَقْتَ (نِسخه بِدَلِ تا، مِج ٢): فَأَبْدَعْتَ؛ ١٦. فن: الأَفْعالِ؛ ١٧. مِج ٢: لِلْمُكُونِ؛ ١٨. مِج ٢: اسْتِغْصَاءً؛ ١٩. دا ٤: وَ لِلْمُكُونِ، وَ اسْتِغْصَاءً؛ ٢٠. مِج ٢: فِي ذاتِها / مِج ٥: لِذاتِها؛ ٢١. مِج ١: جَماعَةً؛ ٢٢. دا ٤، نِسخه بِدَلِ تا: عَلى ما أَفدَتْ / مِج ١، مِج ٢: بِها ما أَفدَتْ؛ ٢٣. مل: فَخَلَقْتَ.

و أسكنت سخينها (١) المكان (٢) الأعلى؛ و لو أسكنته (٣) العنصرَ الباردَ لَسَخُنَ (٤) بمحركة (٥) الفلك، فلم يبق (٦) كائنٌ إلا هلك، لاستيلاء الحرارة على سائر الأركان (٧) بالقوة و المكان.

و خلقت (٨) العناصر الأولى (٩) ذات إشفاف في الطباع، و إلا لامتنع (١٠) عن النفوذ فيها ساطعُ الشعاع (١١).

و خلقت الأرض ذات لون غبراء، و إلا (١٢) لما وقف عليها الضياء الذي هو علّة الحرارة (١٣) الغريزية الفاعلة للصّور (١٤) الطبيعيّة.

ثمّ خلقت (١٥) جماداً و نباتاً و حيواناً أشتاتاً؛ فمتكوّن و فاسدٌ، و متولّد و متوالّد؛ و كان الغرضُ المقدّم (١٦) خلقه الإنسان؛ و خلقت من فضالته سائر الأكوان ثلاثيفوت عنصراً (١٧) حقّه، و لا يقصّر (١٨) عن قابل مستحقّه.

و خلقت الإنسان ذا نفس ناطقة إن (١٩) زكّاه بالعلم و العمل، فقد شابّه جواهر (٢٠) أوائل (٢١) العليل؛ إذا (٢٢) اعتدل مزاجه، و عدم (٢٣) الأضداد، و شاكل (٢٤) السبع الشداد؛ و (٢٥) فارقت نفسه (٢٦) القوابل، و شبابه (٢٧) العليل الأوائل.

ربّنا و ربّ مبادينا! إياك نروم، و لك نُصلّي و نصوم، و عليك الموعول، و أنت المبدأ الأوّل؛ نسألك التوفيق و العصمة (٢٨)، و التنبيه من الغفلة، و إفاضة الهداية، و كشف الشبهة؛ إنك وليّ ذلك و القادر عليه (٢٩).

١. مج ٥: العناصر و أسكنت الأولى لسخنها؛ ٢. تا، نا، مج ٢: المحل؛ ٣. مج ١: أسكنت / مل، مج ٥: أسكنتها؛ ٤. تا، مج ٢: لتسخن؛ ٥. دا ٤، تا، مل: بجراك (نسخه بدل تا، مل: بمحركة) / فن: الحرارة / مج ٥: بمحركة محراك؛ ٦. نسخه بدل تا: فما بقي؛ ٧. تا: الأكوان (نسخه بدل: الأركان)؛ ٨. نو، تا، مج ٥: + منها؛ ٩. نسخه بدل تا: العليا / مل: العلي؛ ١٠. س: منبع؛ ١١. مج ٢: للشعاع؛ ١٢. س: لا؛ ١٣. مج ٢، مل: للحرارة؛ ١٤. مج ٢: للأكوان؛ ١٥. دا ٤، مج ٢: فخلقت منها / نو، تا: ثمّ خلقت منها؛ ١٦. مج ٢: + من ذلك؛ ١٧. مل: عنصر؛ ١٨. مج ٢: ويقصّر؛ ١٩. مج ٢: + كان؛ ٢٠. فن، مج ٣، مل: جوهر؛ ٢١. دا ٤ - أوائل؛ ٢٢. دا ٤، و إذ؛ ٢٣. مل: عدم / مج ١: و عدم؛ ٢٤. دا ٤، مل، مج ٢: فشاكل؛ ٢٥. نو، تا، مل: إذا؛ ٢٦. نو: الصور؛ ٢٧. مل، مج ٢: فشاكل بها / مج ١: فيتشاكل به؛ ٢٨. مل، مج ٥: و العصمة / دا ٤: - و العصمة؛ ٢٩. تا: + تمت الكلمة الإلهية الحمد لله ربّ العالمين و صلواته على سيّد الأولين و الآخرين / مج ٢: و أن تصلى على صاحب الشريعة محمد و آله الطاهرين / س: + اتفق الفراغ من تعليق هذه الخطبة ليلة السبت بعد صلاة العشاء



## نسخه‌های متن فارسی

- ۱- مج ۱: عکس نسخه ش ۱۴۴۷۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی. در این نسخه فقط به ترجمه متن اکتفا شده و فاقد عبارات شرحی است. در متن نیز افتادگی دارد.
- ۲- س: نسخه سفینه تبریز.
- ۳- دا ۱: مجموعه شماره ۳ / ۶۶۱۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که آخرین رساله آن به تاریخ ۱۰۷۳ نوشته شده است.
- تا یافت شدن نسخ معتبر فعلا انتشار آن به همین صورت مغتنم است که متنی فلسفی به زبان فارسی و دقیق است از حکیمی به بزرگی عمر خیام.

---

السادس والعشرون من صفر، حُتِّم بالخیر و الظفر، ثانی شهر سنة ثلاث و عشرين و سبعمائة و الشمس فی أواخر الحوت / مج ۱: + محمد و آله أجمعین / مج ۲: + تمت الخطبة الغراء فی المبدأ و المعاد. و الحمد لله رب العالمین و الصلاة علی سیدنا محمد و آله و عترته الطاهیرین / مج ۳: و السلام علی أهله و صلی الله علی محمد و آله أجمعین و صحبه الطاهیرین / دا ۴: + و الحمد لله ولیه و مستحقه و الصلاة علی نبیه محمد صلی الله علیه و آله أجمعین. و أوّه و آخره و صلّ علی صاحب الشریعة الشریفة.

ترجمه خطبه ابن سینا  
بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم وفق<sup>(۱)</sup>

قال الشيخ - نادره الفلك - أبو الفتح عمر بن ابراهيم الحيام:  
لقد استدعى متى جماعة من الإخوان بإصفهان في سنة اثنتين و سبعين و أربعمائه  
ترجمة الخطبة التي أنشأها الشيخ الرئيس أبو علي بن سینا، فأجبتهم إلى ذلك؛ و أقول:  
پاکا پادشاه دادار (۲) و ایزد کامیاب (۳)! خداوندی که آغاز همه چیزها از اوست و  
انجام و بازگشت همه چیزها بدوست.

و ایزد - جلّ جلاله - (۴) «جوهر» نیست که به پذیرفتن اضداد متغیر گردد.  
بباید دانست که نه هر جوهری ضدپذیر باشد چون ملایک (۵)، و چون اجرام  
سماوی، بل چون صور، که صور جوهرند و اضدادپذیرند؛ و لکن این سخن خطاء  
نیست که این بزرگ می گوید: «و ایزد - جلّ جلاله - جوهر نیست»، که نشاید که  
وصفی وی را و دیگر چیزها را بود به اشتراک.

و وی، زیر هیچ جنس نبود زیرا که در ذات او تکثر نیست به اعتبار عقلی که حدّ  
ذات او بدو متکثر شود، چون حدّ بیاض به لونیت و کیفیت؛ و نه به ترکیب اجزاء،  
چون جسم به ماده و صورت. و این اسماء و معانی که بر ایزد اطلاق کنند و بر غیر او  
چون «موجود» و «واجب»، اوصافی است لوازم اعتباری، که تکثر بدو حاصل نشود.

۱. س: + کتاب شرح الخطبة للشيخ الرئيس بالفارسية؛ ۲. ۲۱۵؛ کامکار؛ ۳. مع ۱؛ + خود هست؛ ۴.  
مع ۱؛ - و ایزد جلّ جلاله؛ ۵. ت، س: ملک.

چون اکثر اَسْمَاءِ اضافی و سلبی، که اگر بسبب [آنها] (۱) ذات متکثر شدی لازم آمدی که هر موجودی را اوصاف بسیار بودی نامتناهی و این محال باشد. و «عرض» نیست، که وجود جوهر پیش از وجود وی باشد (۲). و به «کمّ» ش (۳) وصف نکنند، که تقدیر پذیر شود و او را اُجْزَاءِ باشد (۴). و نه به «کیف»، تا مانده شود (۵). و نه به «مضاف»، تا چیزی در وجود برابر او تواند بود (۶). بیاید دانست که این «مضاف» که ایزد را به وی وصف نشاید کرد، مضاف حقیقی است زیرا که همه چیزها را آغاز و انجام ازوست و وی را به همه چیزها اضافتست، آن اضافت که به سبب وی تکثر لازم نیاید. و این بزرگ چنین می‌گوید که او از مقوله «مضاف» نیست نه آن که بدو اضافت نباشد. و به «کجائی» ش، وصف نکنند تا محاط باشد. و به (۷) «کیی» ش [باز نبندند] (۸)، تا از مدتی به مدتی انتقال کند. و نه به «نهاد و وضع»، تا هیأت مختلف (۹) بر وی درآید و حدودش باشد (۱۰). و نه به «جدت»، که (۱۱) چیزی بر وی شامل گردد. و این مقوله «جده» به نزدیک خواصّ صناعت، چون جامه پوشیدن و سلاح و نعل و خاتم داشتن بُود که بر کل جوهری یا بر بعضی از وی شامل گردد و به حرکتشان (۱۲) جوهر منتقل گردد. و اگر به مقوله «جده» چیزی خواهند که عام‌تر ازین باشد و تکلفی کنند آن نباید پذیرفتن. و به «انفعال» ش، وصف نکنند تا فاعل او را [متغیر] (۱۳) کند. و به «فعل» ش وصف نکنند الاّ «ابداع کردن».

---

۱. تصحیح قیاسی؛ ۲. مج ۱: بود؛ ۳. مج ۱: بکمیتش؛ ۴. مج ۱: تا تقدیر پذیرد و اجزایش باشد؛ ۵. مج ۱: به کیفیت تا مانندش بود؛ ۶. مج ۱: وجود با او برابر تواند بودن؛ ۷. مج ۱: - به؛ ۸. نسخه ها: باز نبندند؛ ۹. مج ۱: مختلفه؛ ۱۰. مج ۱: بود؛ ۱۱. مج ۱: تا؛ ۱۲. دا ۱: حرکت آن؛ ۱۳. نسخه ها: تغیر.

بباید دانست که مذهب حق آنست که همه ایجادها از خداست؛ اگر (۱) به «ابداع» باشد آن ایجاد، یا به اِحداث؛ و «ابداع»: ایجاد کردن باشد که ابتداء زمانی ندارد؛ و «اِحداث» ایجاد کردن باشد که ابتداء زمانی دارد. ولکن (۲) این ابداع بدین فعل که اینجا گفته است «ابداع» خواسته است که فیضان او از ذات باری تعالی بود بی واسطه حرکت، و «حرکت» و «زمان» را بدو راه نیست، بل که زمان از وی بوجود آمده است. و اندر جسمانیات باشد از فلک الأعلی تا مرکز عالم.

و «زمان» مقدار حرکت اعلی است و تقدیر کردن آن حرکت بتقدم و تأخر؛ و بودن این اجسام سفلی در تغیر و کون و فساد از جهت حرکات سماویاتست. و «دهر» چون ظرفیست زمان را، و گویی بر جمله زمان مُحیطست. و نسبت «دهر» نسبت ملایکه کنند به زمان و اجزاء زمان و زمانیات، که ایشان سرمدی‌اند و متغیر نشوند هرگز!

و «جایی»، پس از زمان پدید آمده است که حدّ نهنده او فلکست. و بیرون از فلک هیچ موجود نیست نه خلأ و نه ملأ.

«یکی»، از آن روی که تقدیر و اجزاء نپذیرد (۳).

و «یکی» (۴)، از آن روی که نظیر و ضد ندارد.

و «یکی» (۵)، به ذات و نعت و کلمه و عدد (۶).

کامکاریست که عدم را بوجود قوی (۷) کند؛ داداریست که «قوت» (۸) را (۹) به «فعل» آرد، و (۱۰) «ممکن» را «واجب» گرداند.

قوتش نامتناهی است از روی احکام و ایتقان و شدت.

و بعضی از موجودات را نگاه دارد به مدتی نامتناهی؛ و بعضی که احتمال بقاء

نامتناهی نکند، عده اشخاص، نامتناهی به عدد کند.

۱. ظاهراً «اگر» به معنای «یا» به کار رفته است؛ ۲. دا ۱: ولیکن؛ ۳. میج ۱: - «یکی»، از آن روی که تقدیر و اجزاء نپذیرد؛ ۴. میج ۱: + است؛ ۵. میج ۱: + است؛ ۶. میج ۱: - و عدد؛ ۷. میج ۱: قهر؛ ۸. دا ۱: قوه؛ ۹. میج ۱: - را؛ ۱۰. س: - و.

حکمتش همه موجودات را بر نیکوترین نظامی گردانیده است؛ و رحمتش راه نموده است همه موجودات را بسوی یافتن کمال خویش.

ممکن نبود که چیزها نامتناهی به عدد، موجود گرداند به یکبار. همچنین ممکن نگردد که جسم بی واسطه از ذات ایزد حاصل الوجود گردد؛ زیرا که جسم مرکبست از مادّات و صورت، و در ذات ایزد - عزّ و جلّ - هیچ تکثر نیست و چیزی که متکثر باشد (۱)، از «واحد» موجود نیابد بی واسطه. أمّا ملائکه که واجب الوجود گشته‌اند بوجود ایزد، ایشان ممکن الوجودند در حدّ نفس خویش، پس همه متکثر باشند زیرا که بحسب اعتبار عقل ایشان را دو روی (۲) باشد متقابل و لکن در وجود بسیط‌اند و احدى الذات، فائض به ابداع از ذات باری عزّ و جلّ. وجود جواهر روحانی که در زمان و مکان درنیاید، صورتهاء محض‌اند که با ماده مخالطه و علاقه ندارند و هیچ معنی در ایشان نیست بلکه همه بسیط‌اند و سرمدی، و به مطالعه ایزد شریف گشته‌اند. ایزد مثال واجب الوجود را در ذات ایشان نهاد بافعال او ظاهر. پس همه، یکی را بوجوب وجود که از ایزد یافته بود واسطه وجود فلکی گشت و افلاک پدید آمد؛ اجسامی خدای پرست و نورانی که اشکالشان فاضل‌ترین اشکال است مدور؛ و لونشان نیکوترین الوانست منور؛ و صورتشان بهترین صورت است که نه نظیر دارد و نه ضد.

و بیاید دانست که هر جسمی سماوی که حرکت وضعی کند او نوعی دیگرست؛ و از نوع او جز شخص او نتواند بود، و کون و فساد نپذیرد. و بالاترین افلاک فلک معدّل النهار است و فلک البروج که معدّل فلک استواست و فلک تعویج. و اگر همه فلک بودی، اوقات کون و فساد این عالم سفلی مختلف نشدی؛

---

۱. س: - باشد؛ ۲. س: دوری.

و اگر همه ستاره بودی و فلک نبودی، بسیاری روشنی علت‌های (۱) کون و فساد این عالم را تباه کردی؛ و اگر فلک بروج از معدل النهار میل نداشتی، احوال همه عالم یکسان بودی و ترتیب و نظام نبودی.

پاکا خدا! که (۲) همچنانک قوت نامتناهی است، جودت در دادن و جود هیچ باقی نگذارد. و ممنوع بود که نامتناهی بیکبار موجود گردد مگر پراکنده؛ پس هیولی را ابداع کردی که او را قوت پذیرفتن نامتناهی است چون (۳) قوت تو در دادن. و دانستی که کون و فساد تمام نگرده الا (۴) به گردآرنده و پراکنده (۵)، و خداوند انقیادی که (۶) بدان منقاد شود فاعل کون را، و بیجیزی که بدان عاصی شود فاعل کون (۷) را. پس گرمی را پراکنده (۸) آفریده، و سردی را گردآرنده، و رطوبت (۹) انقیاد را، و ییوست (۱۰) عصیان را. و ازین چهار رکن، چهار ارکان (۱۱) نخستین بیافریدی چون آتش و هوا و آب و زمین. و گرم‌ترین را بر جایگاه برترین فرود آوریدی (۱۲)؛ از بهر آنک اگر سردی (۱۳) آنجا بودی گرم گشتی به حرکت فلک و هیچ کائن نمادی که نه (۱۴) تباه شدی از جهت غلبه (۱۵) گرمی بر دیگر عناصر هم به قوت، و هم به جایگاه (۱۶).

و این سه عنصر بالایی را بی‌رنگ آفریدی؛ و اگر نه شعاع را راه نبودی (۱۷) تا در ایشان (۱۸) بگذشتی.

بباید دانستن که این سخن مجازیست از بهر آنک شعاع را انتقال کردن و در چیزی گذاشتن نبود، ولکن چون جسم روشن در برابر جسمی روشنی‌پذیر باشد که میان ایشان جسمی بی‌رنگ باشد تا جسم روشنی‌پذیر مستعد روشن پذیرفتن شود و ایزد تعالی روشنی در وی بیافرید. و لمیت این سخن عقل بشری در نتواند یافتن.

۱. دا: ۱: علت‌های؛ ۲. مج: ۱: - که؛ ۳. مج: ۱: همچو؛ ۴. مج: ۱: فساد نشود مگر؛ ۵. در متن عربی: جامع و مبدد؛ ۶. مج: ۱: و به چیزی که جسم بدان منقاد شود؛ ۷. مج: ۱: فساد؛ ۸. س: نماکننده؛ ۹. مج: ۱: + را؛ ۱۰. مج: ۱: + را؛ ۱۱. مج: ۱: رکن، ارکان عناصر؛ ۱۲. مج: ۱: گرم‌ترین بر جای برترین نهادی؛ ۱۳. مج: ۱: سردترین / دا: ۱: سودنی؛ ۱۴. مج: ۱: - نه؛ ۱۵. مج: ۱: از غلبت گرمی؛ ۱۶. متن عربی: لاستیلاء الحرارة علی سائر الأركان بالقوة و المكان؛ ۱۷. مج: ۱: راه ندادندی؛ ۱۸. مج: ۱: آن.

و زمین را رنگی دادی میان سفیدی و سیاهی (۱)، تا روشنی پذیر باشد. و چون روشن شد گرم گردد (۲) گرمی غریزی، که این گرمی سبب وجود صورتها طبیعی است.

از (۳) عناصر، بسیار مرکبات (۴) بیافریدی از جماد و معادن و نبات و حیوان و مردم. و هر یکی را در شرف و خست مرتبتی دادی محدود. و غرض در آفرینش این ارکان، «مردم» بود و از فضاله او دیگر چیزها بیافریدی (۵) تا هیچ چیز از هیچ چیز پذیرنده (۶) فایت نشود و همه موجودات به حق خویش رسند (۷).

بباید دانستن که ایزد - عزّ و علا - [را] در (۸) هیچ چیز غرض نباشد که غرض از عجز و نقصان صاحب غرض باشد و جبر آن غرض با ذات او گردد؛ بل که همه موجودات واجب‌الوجوداند به اضافه با وجود ایزد تعالی؛ و هیچ موجود از دیگری اولیتر نیست به وجود؛ بل که همه برصفتی‌اند از نظام و اتقان و نیکویی و تمامی، که از آن بهترنشد که آن نوع بود؛ و لکن در سلسله «نظام مبدأی» که هر چه میان او و میان ایزد - جل جلاله - واسطه کمتر است او شریف‌تر است؛ و در سلسله «نظام معادی» هر چه در میان او و میان هیولی واسطه بیشتر است آن شریف‌تر است.

پس پدید آمد که همه موجودات در تمامی و نیکویی، در نوع خویش یکی‌اند و تفاوت در شرف و خست افتاده است، نه ایذانک یکی اولیترست به وجود از دیگری. و مردم را (۱۹) روان گویا دادی که اگر آن را پاکیزه گرداند به علم حق، و عمل خیر، مانند ملائکه [گردد] (۲۰) و ثواب عظیم یابد. و چون مزاج نوع ایشان معتدل بود و اضداد نداشت، مانند اجرام سماوی گشت در پذیرفتن نفس ناطقه؛ و چون از ماده مفارقت یافت مانند ملائکه گشت در ادراك معقولات و در بساطت، تا بقاء

۱. متن عربی: لون غبراء؛ ۲. س: + و؛ ۳. س: - از / مج ۱: پس ازین؛ ۴. مج ۱: مرکبات بسیار؛ ۵. دا ۱: بیافرید؛ ۶. مج ۱: از قابل پذیرنده آن چیز؛ ۷. متن عربی: لتلايفوت عنصراً أحقّه و لايقصّر عن قابل مستحقّه؛ ۸. دا ۱: - در؛ ۹. مج ۱: - را؛ ۱۰. مج ۱: دادی که اگر آن را پاکیزه کند به علم مانند ملائکه شود.

جاویدی او را لازم آمد.

و چون مزاج نوع ایشان معتدل بود و اضداد نداشت، مانند اجرام سماوی گشت در پذیرفتن نفس ناطقه؛ و چون از ماده مفارقت یافت مانند ملائکه گشت در ادراک معقولات و در بساطت، تا بقاء جاویدی او را لازم آمد.

خداوند ما و آفریدگار ما! و خداوند (۱) و آفریدگار مبادی ما! ترا جوییم، و ترا پرستیم، و از تو خواهیم (۲)، و توکل بر تو کنیم، که آغاز همه چیزها از تست و بازگشتن همه چیزها بست و السلام علی سید الأنام محمد و آله البررة الكرام (۳).

ترجمه دیگر از این خطبه

بر اساس مجموعه شماره ۶۴۷ د، الهیات و فیلم ش ۸۷۶۳، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

نام شارح معلوم نشد و در مقدمه گفته است که آنرا به فرموده قدوة الأفاضل و الوزراء، شهاب الدولة و الدین، به انجام رسانده است. «در برهانپور روز یکشنبه ۱۴ شهر صفر ۱۰۴۰ نوشته (نوش) شد» به احتمال به خط مترجم و شارح است.

فهرست مهدوی ش ۷

فهرست بادلیان ش ۱۴۲۲/۲

---

۱. دا ۱: - و خداوند؛ ۲. مج ۱: خداوند و آفریدگارا ما ترا خواهیم و ترا پرستیم و سروری از تو خواهیم و توکل بر تو کنیم؛ ۳. ت، دا ۱: - و السلام علی سید الأنام محمد و آله البررة الكرام؛ س: + تمت جوف ليلة السبت لخمس بقین من صفر سنة ثلاث و عشرين و سبعمائة؛ دا ۱: + لك الحمد و لك الشکر.



### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد بیحد و ثنای بیعد و سپاس بیقیاس و ستایش بیالتباس مر خداوندی را که در پیدا کرد بی‌مادت و مدت، سلسله ممکنات را که اول او عقلست و آخر او هیولیء عناصر است بوجوب وجود خود و اخراج کرد از عدم بسی و صرف قدرت ماهیات اشیاء را بمقتضای جود خود و انشا کرد بقدرت خود انواع جواهر عقلیه را و افاضه کرد برحمت خود محرکات اجرام فلکیه را ملکی که رقاب جابره نفوس و اکاسره طبایع در ربقه تسخیر اوست صانعی که عجایب مکوّنات و غرایب مصنوعات در حلقه تدبیر اوست و صلوات بی‌پایان و تسلیمات فراوان نثار صاحبان نفوس قدسیه منزّهان از کدورات انسیه خاصّه بر اکمل موجودات و افضل مخلوقات سلطان بارگاه اصطفای محمد مصطفی علیه أفضل الصلوات و اکمل التحیات و اجمل التسلیمات و بر آل و اصحاب او که خواص حق و رحماء خلق بوده‌اند که «اشداء علی الکفار رحماء بینهم ترهبهم رکعاً سجّداً یبتغون فضلاً من الله و رضواناً» و بر اشیاع حق و اتباع دین سلام الله علیه و علیهم اجمعین.

أَمَّا بَعْدُ.